

جلوه‌های بومی و بومی‌گرایی در اشعار اخوان

کوروش یوسفی^۱، کاظم هاشمی^۲، خاور قربانی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

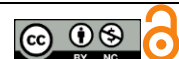
۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: shahin53h@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل چندلایه بومی‌گرایی در شعر اخوان ثالث انجام شده و نشان می‌دهد که این مفهوم در آثار او محدود به توصیف اقلیم یا بازتاب زیست‌جهان محلی نیست، بلکه ساختاری عمیق، فرهنگی و تاریخی‌مند دارد. اخوان با تکیه بر زبان کهن، واژگان خراسانی، نشانه‌های اسطوره‌ای و روایت‌های تمثیلی، جهان شاعرانه‌ای می‌سازد که در آن بوم به معنایی گسترده شامل جغرافیا، تاریخ، حافظه جمعی، تجربه سیاسی و اسطوره‌های ایرانی است. تحلیل سه اثر شاخص او—«زمستان»، «کتیبه» و «قصه شهر سنگستان»—نشان می‌دهد که بومی‌گرایی در شعر او در چهار سطح زبانی، روایی، اسطوره‌ای و اقلیمی بروز می‌کند. «زمستان» با اقلیم سرد و نمادپردازی اجتماعی، پیوند میان جغرافیا و سیاست را برجسته می‌سازد. «کتیبه» تلفیقی از اسطوره ایرانی، نشانه‌های سنگ‌نگاره‌ای و جبر تاریخی است و نشان می‌دهد که چگونه اسطوره می‌تواند حامل معنای بومی و اجتماعی باشد. «قصه شهر سنگستان» نیز با ایجاد فضایی روایی-تمثیلی، تجربه جمعی یک سرزمین گرفتار در سکون و سنگینی تاریخ را بازآفرینی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که بومی‌گرایی در شعر اخوان نه یک تکنیک ادبی، بلکه نوعی جهان‌بینی است که در آن گذشته، اسطوره، زمین و جامعه در کنار یکدیگر عمل می‌کنند و به شعر او هویتی ریشه‌دار، چندلایه و ماندگار می‌بخشند. این پژوهش با تحلیل سازوکارهای معنایی و نشانه‌ای، جایگاه اخوان را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاعران هویت‌ساز در ادبیات معاصر ایران تبیین می‌کند.

کلیدواژگان: بومی‌گرایی؛ اخوان ثالث؛ زمستان؛ کتیبه؛ قصه شهر سنگستان؛ اسطوره؛ زبان خراسانی؛ اقلیم‌گرایی شعری



شیوه استناددهی: یوسفی، کوروش، هاشمی، کاظم، و قربانی، خاور. (۱۴۰۵). جلوه‌های بومی و بومی‌گرایی در اشعار اخوان. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۴(۳)، ۱۹-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۵ آذر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۳ آذر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ شهریور ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

Indigenous Elements and Nativism in Akhavan's Poetry

Kourosh Yousefi¹, Kazem Hashemi^{2*}, Khavar Ghorbani²

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Mah.C., Islamic Azad University, Mahabad, Iran

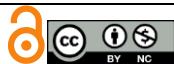
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mah.C., Islamic Azad University, Mahabad, Iran

*Corresponding Author's Email: shahin53h@gmail.com

Abstract

This study examines the multilayered phenomenon of indigeneity in the poetry of Mehdi Akhavan Sales and demonstrates that his indigenous aesthetics extend far beyond local description or regional atmosphere. Through the deliberate use of archaic vocabulary, Khurasani linguistic patterns, mythic symbolism, and allegorical narratives, Akhavan constructs a poetic world in which "indigeneity" encompasses geography, history, collective memory, political experience, and ancient Iranian myth. An analysis of three major works—Winter, The Inscription, and The Stone City Tale—shows that indigeneity in his poetry manifests across four intertwined dimensions: linguistic, narrative, mythic, and ecological. Winter reveals the deep interconnection between climate and social condition by portraying coldness simultaneously as a geographical reality and a metaphor for political paralysis. The Inscription combines ancient Iranian myth, symbolic stone imagery, and historical determinism to reconstruct a culturally rooted allegory of collective fate. The Stone City Tale recreates a symbolic space in which a land burdened by historical stillness is imagined through local landscapes and myth-infused narrative forms. Overall, the findings highlight that indigeneity in Akhavan's poetry functions not as a stylistic device but as a worldview that unites past and present, land and society, myth and lived experience. By revealing the semantic and semiotic mechanisms of this worldview, the study clarifies Akhavan's role as one of the central identity-forming poets of modern Persian literature.

Keywords: *indigeneity; Akhavan Sales; Winter; The Inscription; The Stone City Tale; myth; Khurasani language; ecological poetics*



How to cite: Yousefi, K., Hashemi, K., & Ghorbani, K. (2026). Indigenous Elements and Nativism in Akhavan's Poetry. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(3), 1-19.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 24 July 2025

Revise Date: 06 December 2025

Accept Date: 14 December 2025

Publish Date: 23 August 2026

مقدمه

در ادبیات معاصر ایران، بومی‌گرایی به عنوان رویکردی بنیادین در برجسته‌سازی هویت محلی، تقویت پیوند میان زبان و سرزمین، و بازنمایی تجربه زیسته مردمان در بستر جغرافیا و تاریخ شناخته می‌شود. بومی‌گرایی در این معنا تنها بازتاب صوری عناصر اقلیمی یا استفاده از واژگان و اصطلاحات محلی نیست، بلکه نوعی روش ادبی برای پیوند دادن ذهنیت شاعر با زمینه‌های فرهنگی، اسطوره‌ای، تاریخی و اجتماعی است که او را شکل داده‌اند. در شعر معاصر، این رویکرد افزون بر کارکرد زیبایی‌شناختی، نوعی کارکرد هویتی دارد؛ زیرا به شاعر امکان می‌دهد تا ضمن فاصله گرفتن از الگوهای تقلیدی، لحن و تصویری را پدید آورد که ریشه در بوم و فرهنگ او دارد و از این طریق به اصالت و استقلال ادبی دست یابد. در واقع، بومی‌گرایی در ادبیات امروز بیش از هر چیز نوعی بازگشت به «منشأ» است؛ بازگشتی که نه به معنای گذشته‌گرایی، بلکه به معنای احضار ریشه‌ها برای ساختن بیانی تازه در متن جهان معاصر است. این نکته در تحلیل ساختارگرایانه شعر اخوان نیز مطرح شده است، جایی که پژوهشگران نشان داده‌اند بومی‌بودن عناصر شعری او رابطه مستقیمی با ساختار نشانه‌ای و شمایل‌گونه تصاویر دارد (1).

نیما یوشیج از نخستین شاعرانی بود که بومی‌گرایی را در شعر معاصر به مرحله‌ای تازه رساند. او با بهره‌گیری از عناصر روستایی، کوهستانی و زبانی خطه مازندران، و نیز از طریق شکستن قالب‌های کلاسیک، شرایطی فراهم کرد که شاعر بتواند بدون تعهد به زبان و بیان سنتی، جهان شخصی خود را با تکیه بر جغرافیای زیسته‌اش بازسازی کند. این دگرگونی که نیما آغاز کرد، در مسیر شعر معاصر جریان یافت و به‌ویژه در شعر اخوان ثالث به اوج خود رسید؛ زیرا اخوان نه تنها از نظر فضاپردازی، بلکه از نظر واژگان کهن، ریتم خراسانی، ارجاعات اسطوره‌ای و الگوهای روایی برگرفته از سنت‌های شرقی ایران، بومی‌گرایی را با شدت و

انسجام بیشتری در شعر خود منعکس کرد. پژوهش‌هایی که درباره شعر زمستان اخوان انجام شده‌اند نیز نشان می‌دهند که بخش مهمی از ساختار تصویری این شعر بر بنیاد اقلیم و تجربه زمستانی سرزمین شاعر شکل گرفته است (2). نیما بومی‌گرایی را در سطح زبان و تصویر بنا گذاشت، و اخوان آن را به عرصه هویت‌سازی و اسطوره‌پردازی کشاند.

در پیوند میان تجربه زیسته و بازتاب بوم در شعر، باید گفت که شاعر بومی‌گرا جهان را از خلال «چشم‌داشت اقلیمی» می‌بیند؛ یعنی منظره‌ها، رنج‌ها، شادی‌ها، ناکامی‌ها، شکست‌ها و امیدهای سرزمینش را نه به‌گونه‌ای انتزاعی بلکه از طریق یک تجربه مستقیم و تاریخی بیان می‌کند. اخوان نیز از جمله شاعرانی است که تجربه زیسته او -از مشهد و خراسان تا تهران و زیست سیاسی- در شکل‌گیری ساختارهای شعری‌اش اثر مستقیم داشته است. او در بسیاری از مجموعه‌های شعری خود، چنان‌که در تحلیل‌های پسینی نیز تأکید شده، فضای سرد، زمستانی، سنگی و تلخ سرزمینش را با کاربرد واژگان خراسانی، تصاویر اسطوره‌ای و روایت‌هایی برگرفته از تاریخ شکست‌خورده مردم ایران بازآفرینی کرده است (3). تجربه زیسته برای اخوان صرفاً زیست جغرافیایی نیست؛ بلکه تجربه‌ای است تاریخی و عاطفی که لایه‌های مختلف شعر او را می‌سازد و به آن رنگ و طعم بومی می‌دهد.

اهمیت اخوان ثالث در شکل‌گیری رویکرد بومی در شعر معاصر ناشی از چند عامل است. نخست، او برخلاف بسیاری از شاعران هم‌عصر خود، نگاه بومی را با نگاه اسطوره‌ای پیوند زد و از این طریق توانست بوم را از سطح توصیف عینی و اقلیمی، به سطحی از روایت‌های تاریخی-اجتماعی ارتقا دهد. دوم، او از واژگان و ساختارهای دستوری کهن بهره گرفت که بسیاری از آن‌ها ریشه در زبان فارسی خراسانی داشتند؛ زبانی که هم از نظر تاریخی و هم از نظر فرهنگی، بوم‌گرایی ایرانی را در خود نهفته دارد (4). سوم، اخوان بوم را تنها در طبیعت یا فرهنگ محلی خلاصه نکرد،

بلکه آن را به مثابه نمادی از تاریخ شکست خورده اما پایدار ایرانیان در شعر خود به کار برد. این نگاه موجب شد که شعر بومی او تنها روایت اقلیمی نباشد، بلکه به بیانی چندلایه از هویت ایرانی تبدیل شود. همین امر است که تحلیلگران سبک‌شناختی از آن با عنوان «دیالکتیک فرم و محتوا» یاد کرده‌اند و در شعر زمستان نمونه‌های آن را بررسی کرده‌اند (5).

زمینه‌های تاریخی، به‌ویژه وقایع پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تأثیری انکارناپذیر بر شکل‌گیری بومی‌گرایی اخوان داشتند. فضای اختناق، شکست سیاسی روشنفکران، سرکوب نیروهای مردمی و گسترش احساس یأس جمعی سبب شد که اخوان «زمستان» را از سطح یک پدیده اقلیمی به یک استعاره سیاسی-اجتماعی تبدیل کند. این فرآیند در تحلیل‌های لاکانی نیز مطرح شده است، آنجا که زمستان به‌عنوان ساختار روانی و اجتماعی «قطع ارتباط سوژه با دیگری» تعبیر شده است (6). همچنین پژوهشگران ساختارگرایی شعر معاصر در تحلیل شعر زمستان نشان داده‌اند که سرمای اقلیم با سرمای تاریخ و جامعه در هم تنیده شده و از این طریق، تجربه زندگی پس از کودتا در قالب تصویرهای بومی بازنمایی شده است (7). از این رو، بومی‌گرایی اخوان نه تنها وابسته به تجربه اقلیمی انسان ایرانی، بلکه مبتنی بر تجربه سیاسی و اجتماعی زمانه اوست. زبان خراسانی و ریشه‌های شرق ایران برای اخوان اهمیتی بنیادین داشتند. او نه تنها از واژگان کهن خراسانی استفاده می‌کرد، بلکه ساخت‌های نحوی، لحن حماسی، موسیقیت واژگان، و حتی انتخاب وزن و ریتم در بسیاری از شعرهایش متأثر از سنت شعری خراسان بود. این زبان در آثاری مانند «ارغنون»، «آخر شاهنامه»، «از این اوستا» و حتی شعرهای زندان نیز قابل مشاهده است و پژوهشگران متعددی در بررسی آثار او بر این نکته تأکید کرده‌اند که اخوان با اتکا بر میراث زبانی و فرهنگی خراسان، توانسته بیان شاعرانه‌ای بیافریند که هم‌زمان معاصر و ریشه‌دار است (8). ساخت واژگانی این شعرها با بهره‌گیری از کلماتی مانند «چکاد»،

«خارا»، «گول»، «قندیل» و ده‌ها واژه دیگر نشان می‌دهد که اخوان از زبان به‌عنوان ابزار اصلی هویت‌بخشی استفاده کرده است. این همان ویژگی است که باعث شده نقدهای معاصر، واژگان اخوان را «نشانه‌های بومی» بدانند که به‌جای توصیف صرف، حامل معناهای فرهنگی-اسطوره‌ای‌اند (9).

از سوی دیگر، بررسی پیشینه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم وجود مطالعات ارزشمند درباره ساختار، فرم، تحلیل‌های اسطوره‌شناختی یا نقدهای روان‌کاوانه شعر اخوان، موضوع «بومی‌گرایی» به‌عنوان یک مفهوم جامع، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بیشتر پژوهش‌ها بر تحلیل شعر زمستان تمرکز داشته‌اند و جنبه‌های زبانی، ساختاری و گاه اجتماعی آن را بررسی کرده‌اند، اما کمتر مطالعه‌ای به شیوه‌ای منسجم نشان داده است که چگونه مفهوم بومی‌گرایی، در کل آثار اخوان، از «ارغنون» تا «زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست...»، راهبردی مرکزی در زبان و جهان شاعر بوده است (3). همین خلأ پژوهشی ضرورت بازنگری و تحلیل دوباره آثار اخوان را آشکار می‌کند.

بر همین اساس، پرسش اصلی مقاله چنین طرح می‌شود که بومی‌گرایی اخوان چگونه و با چه مؤلفه‌هایی در شعر او تجلی یافته است؟ این پرسش ما را به بررسی چند محور اساسی هدایت می‌کند: نخست، مؤلفه‌های زبانی و واژگانی که شامل واژگان کهن، گویش‌های محلی و ساخت‌های نحوی برآمده از سنت خراسانی است و در تحلیل‌های سبک‌شناسانه مورد توجه قرار گرفته‌اند (10). دوم، مؤلفه‌های اسطوره‌ای که با استفاده از شخصیت‌ها، روایت‌ها و جهان‌بینی ایرانی شکل گرفته و در مجموعه‌هایی مانند «آخر شاهنامه» و «از این اوستا» نمود یافته است (11). سوم، مؤلفه‌های روایی، که در شعرهایی مانند «کتیبه» و «قصه شهر سنگستان» آشکار می‌شوند و نشان می‌دهند اخوان چگونه روایتی بومی-تاریخی را با زبان نمادین و تمثیلی ترکیب می‌کند. چهارم، مؤلفه‌های اجتماعی که نشان می‌دهند بومی‌گرایی اخوان از سطح

توصیف اقلیم فراتر رفته و به سطحی از بیان رنج‌های جمعی و حافظه تاریخی جامعه ایرانی رسیده است.

در مجموع، مقدمه حاضر نشان می‌دهد که بومی‌گرایی در شعر اخوان نه یک تکنیک زبانی، نه یک گرایش اقلیمی و نه حتی صرفاً یک روش روایت‌پردازی است؛ بلکه شبکه‌ای از مؤلفه‌های زبانی، اسطوره‌ای، تاریخی و اجتماعی است که در هم تنیده شده‌اند. این شبکه، شعر اخوان را به یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های هویت‌سازی شعری در ادبیات معاصر ایران تبدیل کرده است؛ شعری که از دل تاریخ و جغرافیای خراسان می‌روید، اما به گونه‌ای چنان عمیق با رنج‌ها و امیدهای مردم ایران پیوند می‌یابد که به تجربه‌ای همگانی تبدیل می‌شود. این مقاله تلاش می‌کند با تحلیل دقیق این مؤلفه‌ها در آثار اخوان، تصویری جامع از بومی‌گرایی در شعر او ارائه دهد.

پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش درباره شعر اخوان ثالث نشان می‌دهد که بخش عمده مطالعات انجام‌شده طی دهه‌های اخیر بیشتر بر تحلیل‌های ساختاری، نشانه‌شناختی، روان‌کاوانه و سبک‌شناختی متمرکز بوده و اگرچه هر یک از این تحقیقات، لایه‌هایی از شعر اخوان را روشن کرده‌اند، اما مسئله «بومی‌گرایی» به عنوان یک مفهوم جامع و چندبُعدی کمتر موضوع بررسی مستقیم بوده است. نخستین دسته از پژوهش‌ها به نقدهای عمومی درباره شعر اخوان اختصاص دارد که در آن‌ها، ویژگی‌های سبکی، زبان حماسی، نمادپردازی، کاربرد اسطوره‌ها و لحن اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از این نقدها به‌طور مستقیم بر مجموعه‌هایی چون زمستان، آخر شاهنامه و از این اوستا تمرکز داشته‌اند، زیرا این آثار نه تنها از نظر ساخت زبانی، بلکه از نظر جهان‌بینی شاعرانه، بستری مناسب برای تحلیل‌های پیچیده فراهم کرده‌اند. در این میان، نقطه مشترک بیشتر این پژوهش‌ها توجه به «چندلایگی معنایی» در شعر اخوان است؛ مسئله‌ای که خود مقدمه‌ای برای بحث درباره بومی‌گرایی

محسوب می‌شود، زیرا چندلایگی معنا اغلب با ریشه‌های فرهنگی، اسطوره‌ای و تاریخی شاعر پیوند دارد.

در میان پژوهش‌های تخصصی، شعر «زمستان» یکی از پرتحلیل‌ترین آثار اخوان بوده است. تحلیل نشانه‌شناختی ساختارگرای این شعر که توسط پژوهشگری همچون انوشیروانی انجام شده، نشان می‌دهد که زمستان در شعر اخوان نه صرفاً یک فصل اقلیمی، بلکه یک نظام نشانه‌ای است که در آن روابط میان دال‌ها و مدلول‌ها از طریق بازتاب‌های اسطوره‌ای، تاریخی و اجتماعی شکل می‌گیرد (1). این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه عناصر به‌ظاهر طبیعی مانند «سرما»، «گرمی»، «دست»، «چهره»، «بام» و «راه» در این شعر، به نشانه‌هایی تبدیل می‌شوند که دلالت‌های اجتماعی و سیاسی دارند. پژوهش انوشیروانی از این جهت اهمیت دارد که با تکیه بر روش ساختارگرایی، امکان قرائت چندسطحی از شعر را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که اخوان چگونه از بستر بومی اقلیم، یک نظام معنایی گسترده‌تر می‌سازد. با این حال، این پژوهش بیشتر بر سازوکار نشانه‌های زبانی تمرکز دارد و ابعاد مربوط به بومی‌گرایی همچنان به‌صورت پراکنده و ضمنی باقی می‌ماند.

در حوزه نقدهای فرمالیستی نیز بررسی‌های قابل توجهی درباره شعر زمستان انجام شده است. خسروی در نقد فرمالیستی خود نشان می‌دهد که شکل، وزن، آرایه‌ها و ساختار بیرونی شعر زمستان با محتوای سیاسی و اجتماعی آن در تنش و هماهنگی متقابل قرار دارند (2). این رویکرد نشان می‌دهد که اخوان چگونه با بهره‌گیری از ریتم سرد و آهنگین، کلمات کوتاه، تکرارهای هدفمند و فضاهای مکث، سرمای اجتماعی دوره پس از کودتا را در قالب ساختمان شعر منعکس کرده است. چنین پژوهشی از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد ساخت بیرونی شعر اخوان برخلاف ظاهر ساده، حامل دلالت‌های عمیق معنایی است؛ اما در عین حال،

بومی‌گرایی به معنای پیوند زبان، اسطوره و زمین هنوز محور اصلی این مطالعات نیست و بیشتر به پیوند فرم و محتوا محدود می‌شود. پژوهش دیگری که از منظر دیالکتیک میان شکل و محتوا به شعر زمستان پرداخته، مطالعه خسروی شکیب و جوادی‌نیا است. در این پژوهش، نویسندگان نشان می‌دهند که ساختار زمستان برخلاف بسیاری از شعرهای معاصر، از یک انسجام درونی برخوردار است که نتیجه پیوند طبیعی میان موسیقی واژگان، اسطوره‌های به‌کاررفته و مضمون سیاسی شعر است (5). آنان توضیح می‌دهند که چگونه «زمستان» به‌عنوان یک استعاره بومی و جمعی، حاصل ترکیب لایه‌های اقلیمی و تاریخی است. این پژوهش اهمیت زیادی دارد زیرا نشان می‌دهد که اخوان نه تنها به اقلیم خود وفادار است، بلکه آن را به‌عنوان ابزاری برای بیان وضعیت اجتماعی-سیاسی ایران به کار می‌گیرد. با این حال، در این پژوهش نیز مفهوم بومی‌گرایی به‌طور مستقیم و جامع مطرح نمی‌شود و بیشتر به رابطه میان شکل و محتوا پرداخته می‌شود.

در رویکرد روان‌کاوانه، مطالعه پاینده از جمله پژوهش‌های برجسته‌ای است که شعر زمستان را از منظر نظریه لاکان تحلیل کرده است. در این تحلیل، پاینده بر این باور است که زمستان در شعر اخوان یک وضعیت روانی و سوژه‌مند است؛ وضعیتی که با «دیگری بزرگ» در نظام فکری لاکان مرتبط می‌شود و نشان‌دهنده نوعی الیناسیون یا بیگانگی شاعر با جهان پیرامون است (6). این پژوهش از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد تجربه سرما و خفگی در شعر اخوان تنها محصول شرایط سیاسی نیست، بلکه می‌تواند به‌عنوان تجربه‌ای روانی و جمعی خوانده شود. با این حال، تحلیل روان‌کاوانه کمتر به ابعاد بومی و خراسانی شعر توجه دارد و بیشتر بر ساخت ذهنی سوژه شاعر تمرکز می‌کند.

در حوزه تحلیل‌های ساختاری، پژوهش مغیث و موسیوند یکی از مطالعات تازه‌تری است که با رویکردی سیستماتیک به عناصر نشانه‌ای و ساختاری در شعر اخوان پرداخته است (9). این

پژوهش نشان می‌دهد که چگونه نظام تصویرپردازی اخوان بر پایه دوگانه‌هایی چون «گرمی/سردی»، «نور/تاریکی»، «زندگی/مرگ» و «امید/یأس» شکل می‌گیرد و این دوگانه‌ها رابطه نزدیکی با اقلیم، اسطوره و تجربه جمعی ایرانی دارند. آنچه در این پژوهش اهمیت دارد، تأکید بر ساخت منظومه‌وار شعر اخوان است؛ یعنی اینکه اخوان نه تنها در سطح واژگان، بلکه در سطح ساخت‌های عمیق معنایی نیز از یک نظام اندیشگی بومی بهره می‌گیرد. اما این مطالعه نیز همچون تحقیقات پیشین، بومی‌گرایی را نه به‌عنوان محور اصلی بلکه به‌صورت ضمنی در قالب تحلیل‌های ساختاری بررسی کرده است.

یکی از پژوهش‌هایی که به تبیین لایه‌های زمانی و روایی در شعر زمستان پرداخته، مطالعه طیب‌زاده است که در آن به «توالی‌های زمستان» اشاره می‌شود (7). در این پژوهش، زمستان نه فقط یک فصل، بلکه یک فرایند زمانی معرفی می‌شود که در آن، تکرار تاریخی شکست‌ها و یأس‌ها در شعر اخوان بازتاب می‌یابد. طیب‌زاده نشان می‌دهد که زمستان در شعر اخوان سیر خطی ندارد و در واقع نوعی حرکت دوری و پرتکرار است که هر بار با شدت بیشتری در زندگی جمعی ظاهر می‌شود. این تحلیل اهمیت دارد زیرا بستر مناسبی برای فهم رویکرد بومی‌گرایی فراهم می‌کند؛ چرا که تکرار تاریخ، خود یکی از عناصر بنیادین حافظه جمعی ایرانیان است.

پژوهش‌هایی که به آثار روایی اخوان همچون «کتیبه» یا «قصه شهر سنگستان» پرداخته‌اند نیز غالباً بر لایه‌های نمادین و اسطوره‌ای این شعرها تمرکز داشته‌اند، اما کمتر آن‌ها را از منظر بومی‌گرایی بررسی کرده‌اند. در تحلیل‌هایی که درباره نمادها و روایت‌های این آثار انجام شده، بیشتر بر عناصر اسطوره‌ای و لحن تمثیلی تأکید شده است، اما اینکه این عناصر چگونه ریشه در فرهنگ و بوم خراسان و تاریخ جمعی ایران دارند، چندان مورد واکاوی قرار نگرفته است.

به بیان دیگر، بیشتر پژوهش‌ها به «اسطوره» توجه کرده‌اند، نه به «بومی‌بودن اسطوره» در شعر اخوان.

به‌طور کلی، می‌توان گفت حوزه پژوهش درباره اخوان ثالث با وجود مطالعات گسترده در زمینه‌هایی همچون ساختارگرایی، نشانه‌شناسی، نقد فرمالیستی و روان‌کاوانه، همچنان در زمینه «بومی‌گرایی» دچار خلأ است. بخش عمده‌ای از پژوهش‌ها تنها به شعر زمستان پرداخته و آن را محور تحلیل‌های خود قرار داده‌اند، در حالی که مجموعه آثار اخوان چنان متنوع و گسترده است که بومی‌گرایی در هر یک از آن‌ها به شکلی متفاوت ظهور می‌کند؛ چه در روایت‌های نمادین «کتیبه»، چه در اسطوره‌های زرتشتی و ایرانی در «از این اوستا»، و چه در لحن اجتماعی-سیاسی «آخر شاهنامه». ضرورت پژوهش حاضر از همین خلأ ناشی می‌شود: نیازی که برای بازخوانی بومی‌گرایی اخوان در چارچوبی تازه احساس می‌شود؛ چارچوبی که بتواند از طریق پیوند میان نشانه‌شناسی، معناشناسی و جامعه‌شناسی شعر، تصویری جامع از این مفهوم ارائه دهد و نشان دهد که بومی‌گرایی در آثار اخوان نه یک ویژگی جانبی، بلکه یکی از ارکان اصلی و بنیادین جهان شاعرانه اوست.

مبانی نظری

در مبانی نظری مرتبط با بومی‌گرایی در شعر معاصر، نخست باید روشن ساخت که «بوم» در معنای فرهنگی، جغرافیایی، زبانی و اجتماعی چه جایگاهی دارد و چگونه به مفهومی پیچیده و چندلایه در نظریه ادبی بدل می‌شود. در معنای فرهنگی، بوم اشاره به مجموعه‌ای از عناصر هویتی دارد که شامل سنت‌ها، آیین‌ها، اسطوره‌ها، حافظه جمعی و روابط اجتماعی است. بوم در این معنا نه صرفاً به «جغرافیا» بلکه به «شیوه بودن در جهان» مربوط می‌شود؛ شیوه‌ای که افراد یک جامعه براساس آن تجربه‌های زیسته خود را می‌فهمند و بازتولید می‌کنند. در معنای جغرافیایی، بوم ناظر به محیط طبیعی و اقلیمی، مانند کوهستان، دشت، زمستان یا خشکی و سرماست که در شعر اخوان نیز بن‌مایه‌های آن بسیار پررنگ دیده

می‌شود؛ چنان‌که در شعر «زمستان» در قالب تصویرهای سرد و سنگین جلوه‌گر شده و این موضوع در خوانش‌های نشانه‌شناختی نیز تأکید شده است (1). در معنای زبانی، بوم به ساختار واژگانی، لحن و موسیقی زبان اشاره دارد؛ آنجا که شاعر با استفاده از واژگان کهن یا محلی، یا ساخت‌های نحوی برگرفته از زبان قدیم، هویت بومی را در شعر خود برمی‌سازد. این موضوع در بسیاری از پژوهش‌ها درباره شعر اخوان مطرح شده است، زیرا کاربرد واژگان سنگین، کهن و خراسانی بخشی از نظام نشانه‌ای شعر او را تشکیل می‌دهد (9). در معنای اجتماعی نیز بوم به روابط میان افراد، ساختارهای قدرت، تجربه شکست‌ها، امیدها، و به‌ویژه تاریخ جمعی یک ملت اشاره دارد؛ همان‌طور که در تحلیل شعر زمستان نشان داده شده است که زمستان در این شعر نه تنها اقلیم، بلکه استعاره‌ای برای وضعیت اجتماعی پس از کودتاست (2).

تمایز میان «بوم» و مفاهیمی چون قومیت، محلی‌گرایی یا سرزمین‌باوری نیز ضروری است. «قومیت» بیشتر به هویت نژادی یا فرهنگی یک گروه اشاره دارد، در حالی که بوم مفهومی سیال‌تر است و مرزهای آن گسترده‌تر است. «محلی‌گرایی» اغلب به معنای محدود کردن تجربه ادبی به ویژگی‌های یک منطقه کوچک است، اما بومی‌گرایی ادبی می‌تواند از دل تجربه یک منطقه برخیزد و با این حال معناهای ملی یا حتی جهانی تولید کند؛ همان‌گونه که شعر اخوان نه صرفاً بازتاب خراسان، بلکه بازتاب تجربه تاریخی ایران است (3). سرزمین‌باوری نیز بیشتر رنگ سیاسی دارد و به احساس تعلق به ملیت یا خاک اشاره می‌کند، در حالی که بومی‌گرایی، به ویژه در ادبیات، بیشتر بیان ناخودآگاه فرهنگی است. بومی‌گرایی ادبی به این معنا نوعی بازنمایی است که در آن شاعر بدون آنکه آگاهانه قصد بازتولید بوم را داشته باشد، آن را در لایه‌های زیرین زبان و تصویرهای شعری خود جاری می‌سازد. در خوانش‌های ساختاری شعر زمستان نیز تأکید شده است که بسیاری از نشانه‌های

بومی در شعر اخوان محصول ناخودآگاه فرهنگی اوست، نه طرحی از پیش تعیین شده (7).

در نظریه‌های مرتبط با بومی‌گرایی، نخست باید از مفهوم «آشنایی‌زدایی» نام برد که توسط فرمالیست‌های روس مطرح شد. آشنایی‌زدایی بر این پایه استوار است که زبان شاعر باید به گونه‌ای باشد که از حالت عادی فاصله بگیرد و جهان را برای مخاطب دوباره تازه کند. بومی‌گرایی در این چارچوب وقتی رخ می‌دهد که شاعر با استفاده از عناصر بومی، مانند واژگان محلی یا تصاویر اقلیمی، تجربه‌ای آشنا را به گونه‌ای متفاوت عرضه می‌کند. در شعر اخوان نیز این ویژگی به وضوح دیده می‌شود، به‌ویژه در کاربرد واژگان کهن و تصاویر خراسانی که باعث می‌شود مخاطب جهان سرد و سخت شاعر را نه به شکل یک فضای واقعی، بلکه به صورت فضایی تمثیلی و تازه تجربه کند (2). نظریه «بازگشت به ریشه‌ها» در ادبیات نیز در پیوند با بومی‌گرایی مطرح شده است. این نظریه بر آن است که ادبیات معاصر، برای رسیدن به اصالت، ناچار است به سرچشمه‌های اسطوره‌ای، فرهنگی و زبانی خود بازگردد. اخوان از جمله شاعرانی است که این بازگشت را به شکلی آگاهانه و هنری در شعر خود اجرا کرده است و این امر در تحلیل‌های ساختاری آثار او به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سبک او مورد توجه قرار گرفته است (9).

نگاه بارت و لوی‌استروس به اسطوره و نشانه نیز در تبیین بومی‌گرایی نقش دارد. به باور لوی‌استروس، اسطوره شیوه‌ای برای نظم‌بخشی به تجارب انسانی است و از طریق ساختارهای دودویی مانند زندگی/مرگ، نور/تاریکی و خشونت/آرامش جهان را معنا می‌کند. پژوهش‌هایی که درباره شعر زمستان اخوان انجام شده‌اند، نشان می‌دهند که بسیاری از این دوگانه‌ها در شعر او حاضرند و از طریق آن‌ها می‌توان شعر اخوان را بخشی از نظام اسطوره‌ای فرهنگ ایرانی دانست (1). بارت نیز معتقد است که اسطوره نوعی گفتار است؛ گفتاری که از دل تجربه واقعی انسان‌ها برمی‌خیزد و

سپس به سطحی از معناهای جمعی ارتقا می‌یابد. در شعر اخوان نیز این ویژگی دیده می‌شود، به‌ویژه در آثاری مانند کتیبه که در آن روایت تاریخی و اسطوره‌ای در قالب یک نظام بومی بیان می‌شود. نظریه روایت‌های بومی نیز این امکان را فراهم می‌کند که شعر را نه فقط به‌عنوان مجموعه‌ای از تصاویر و واژگان، بلکه به‌عنوان روایت‌هایی برگرفته از حافظه جمعی یک ملت درک کنیم. مطالعه طیب‌زاده درباره توالی‌های زمستان نشان می‌دهد که اخوان چگونه از مفهوم زمستان به‌عنوان یک روایت تکرارشونده استفاده می‌کند و این روایت نه تنها بومی، بلکه تاریخی و جمعی است (7).

عناصر زبانی و سبکی بومی‌گرایی از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی هستند که شعر اخوان را از دیگر شاعران متمایز می‌کنند. یکی از این عناصر «آرکائیسیم» یا کاربرد واژگان و ساختارهای کهن است. اخوان با بهره‌گیری از واژگانی چون «چکاد»، «خارا»، «غنودن»، «گول»، «قندیل» و صدها واژه دیگر، نه تنها به شعر خود رنگ و بوی تاریخی می‌دهد، بلکه زبان خراسانی و گذشته فرهنگی ایران را در شعر خود احیا می‌کند. این ویژگی در بررسی‌های سبک‌شناسانه نیز مورد توجه قرار گرفته، زیرا این واژگان نه صرفاً تزئین‌های زبانی، بلکه نشانه‌هایی هستند که در نظام معنایی شعر نقش بنیادی دارند (5). علاوه بر این، ساختارهای نحوی محلی و لحن حماسی نیز بخشی از بومی‌گرایی زبانی اخوان را تشکیل می‌دهند. استفاده از جملات طولانی، تکیه بر آهنگ واژگان، و کاربرد افعال قدیمی یا محلی همه نشان‌دهنده این حقیقت است که اخوان زبان را همچون پیکری زنده و تاریخی می‌بیند. موسیقیت شرقی و خراسانی در شعر او نیز ریشه در همین نگاه دارد. بسیاری از پژوهش‌ها نیز به این نکته اشاره کرده‌اند که ریتم شعر اخوان متأثر از موسیقی دستگاهی شرق ایران است و این امر به شعر او طنین حماسی و بومی می‌بخشد (9).

بومی‌گرایی در شعر معاصر ایران مسیر پیچیده‌ای را طی کرده است. نیما نخستین شاعری بود که بومی‌گرایی را از سطح توصیف اقلیمی

به سطحی از تحول زبانی و تصویری ارتقا داد. استفاده او از عناصر مازندرانی و تصاویر روستایی، شعر فارسی را وارد فضایی جدید کرد. پس از نیا، شاملو با وجود آنکه کمتر به اقلیم‌های خاص اشاره می‌کند، اما از عناصر اجتماعی و زبانی بهره می‌برد که بومی‌گرایی را در سطحی دیگر بازتاب می‌دهد. فروغ فرخزاد نیز بومی‌گرایی را در قالب تجربه زنانه و فردی به نمایش می‌گذارد. اما اخوان ثالث جایگاهی ویژه در این میان دارد. او بومی‌گرایی اقلیمی را با بومی‌گرایی اسطوره‌ای و تاریخی ترکیب می‌کند. بومی‌گرایی اقلیمی در شعر او در تصاویر زمستان، سنگ، باد، دشت و کوهستان نمود می‌یابد، در حالی که بومی‌گرایی نمادین را می‌توان در روایت‌های تمثیلی و اسطوره‌ای مانند «کتیبه» و «قصه شهر سنگستان» مشاهده کرد. تحلیل‌های مختلف درباره این آثار نشان داده‌اند که اخوان از طریق پیوند میان اسطوره و اقلیم موفق شده است هویتی چندلایه و ریشه‌دار در شعر خود ایجاد کند (1).

بومی‌گرایی زبانی و واژگانی در شعر اخوان

بومی‌گرایی زبانی در شعر اخوان ثالث با مجموعه‌ای گسترده از واژگان کهن، مهجور و بومی همراه است که نه تنها لحن شعر او را از جریان رایج شعر معاصر متمایز می‌کند، بلکه به بازسازی هویت فرهنگی و تاریخی ایران در زبان شعر کمک می‌کند. اخوان در میان شاعران هم‌دوره خویش بیش از همه بر آن بود که زبان را نه به‌عنوان یک ابزار ارتباطی ساده، بلکه همچون «میراثی زنده» ببیند که حامل تاریخ، اسطوره و حافظه جمعی است. به همین دلیل، او به واژگان پهلوی، زرتشتی، خراسانی و نیز واژگان مهجور فارسی گرایشی چشمگیر داشت. این ویژگی بارها در تحلیل‌های ساختاری و نشانه‌شناختی شعر او مورد تأکید قرار گرفته است، از جمله در پژوهش ساختاری مغیث و موسیوند که نشان می‌دهد واژگان اخوان بخشی از شبکه معنایی گسترده شعر او را تشکیل می‌دهند (9). این شبکه معنایی دقیقاً همان‌جایی است که بومی‌گرایی زبانی اخوان شکل می‌گیرد؛ زیرا واژگانی که از دل

فرهنگ و تاریخ ایران استخراج شده‌اند، دوباره در شعر اخوان زنده شده و بار معنایی تازه‌ای پیدا می‌کنند.

اخوان در بسیاری از اشعار خود از واژگانی استفاده می‌کند که ریشه در سنت کهن ایرانی و زبان‌های قدیم داشته یا در فرهنگ زرتشتی - زبان اوستایی و پهلوی - به کار می‌رفته است. برای نمونه واژگانی مانند «امشاسپند»، «ورجاوند»، «دغا»، «ژاغر»، «رطل»، «منتشا»، «نطع»، «شبق»، «ایچ»، «کَهِت»، «کَهِم» و «غنودن» که بخشی از واژگان محلی و کهن خراسانی هستند، در شعر اخوان معنایی فراتر از معنای لغوی خود به دست می‌آورند؛ زیرا در نظام زبان شعری او این واژگان کنش نشانه‌ای دارند. این موضوع در تحلیل‌های فرمالیستی شعر زمستان نیز مشاهده شده است؛ آنجا که خسروی نشان می‌دهد چگونه واژگان کهن و ساخت‌های نحوی قدیمی در ساختن جهان سرد و تاریخی شعر نقش دارند (2). از سوی دیگر، استفاده از واژگان زرتشتی و پهلوی در مجموعه «از این اوستا» که اخوان آن را تحت تأثیر اندیشه‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران نوشت، یکی از نشانه‌های روشن پیوند بومی‌گرایی زبانی با جهان‌بینی شاعر است. این مجموعه، همان‌گونه که در تحلیل‌های ساختاری بر آن تأکید شده، زبان را به حافظه اسطوره‌ای تبدیل می‌کند و مخاطب را در فضایی قرار می‌دهد که آمیخته با اسطوره و تاریخ ایران است (9).

در تحلیل شعر «زمستان»، بومی‌گرایی زبانی در قالب واژگان و ساخت‌هایی ظاهر می‌شود که سرمای تاریخی و یأس اجتماعی را بازتاب می‌دهند. انوشیروانی در تحلیل نشانه‌شناختی خود آورده که بسیاری از واژگان شعر زمستان، گذشته از معنای توصیفی، دلالت‌های فرهنگی و نمادین نیز دارند (1). برای مثال، واژه‌هایی مانند «گریبان»، «دست»، «بغل»، «سرما»، «گرمی» و «پاسخ گفتن» در سطح نشانه‌ای به گفت‌وگویی بدل می‌شوند میان فرد و جامعه، میان سوژه و دیگری. به همین ترتیب واژگان سرد، شکسته و کوتاه این شعر بیانگر خشکی و سنگینی فضای اجتماعی دهه سی هستند

که در آن یأس و بی‌اعتمادی به اوج رسیده بود. این امر در تحلیل‌های روان‌کاوانه نیز بازتاب یافته است؛ چنان‌که پاینده نشان می‌دهد زبان سرد و فاصله‌دار زمستان همان سوژه گسسته و جداافتاده‌ای است که در نظام فکری لاکان وصف می‌شود (6). به این ترتیب، بومی‌گرایی زبانی اخوان نه در سطح توصیف اقلیم، بلکه در سطح نشانه‌ای و روانی نیز عمل می‌کند.

کاربرد افعال قدیمی نیز وجه دیگری از بومی‌گرایی زبانی اخوان است. افعالی مانند «غنودن»، «یارستن»، «قبا کردن»، «همگنان بودن» و بسیاری نمونه‌های دیگر از افعالی هستند که در زبان امروز فارسی کارکرد کمتری دارند یا از میان رفته‌اند. اخوان با استفاده از این افعال نه تنها موسیقی شعر را به گذشته ارجاع می‌دهد، بلکه تجربه زیسته‌ای را یادآوری می‌کند که در حافظه زبانی ایرانیان نهفته است. این کاربرد افعال قدیمی در شعر «ارغنون» نیز دیده می‌شود، جایی که اخوان ساخت‌های نحوی کهن را با واژگان اسطوره‌ای ترکیب کرده و فضایی می‌آفریند که یادآور خراسان کهن است. این ترکیب زبانی در تحلیل‌های دیالکتیکی میان شکل و محتوا نیز مورد توجه قرار گرفته است، آنجا که خسروی شکیب و جوادی‌نیا توضیح می‌دهند که چگونه ساخت‌های زبانی اخوان در شعر زمستان در خدمت بازنمایی محتوای تاریخی و سیاسی آن قرار گرفته‌اند (5).

با توجه به این تحلیل‌ها می‌توان گفت بومی‌گرایی زبانی در شعر اخوان نه یک تزئین زبانی، بلکه یک «هویت زبانی» است؛ هویتی که از لایه‌های تاریخی، اسطوره‌ای، پهلوی، محلی و کهن زبان ایرانی تشکیل شده و از طریق آن بوم، تاریخ و فرهنگ ایران در سطح زبان بازتولید می‌شود. زبان اخوان، همان‌گونه که تحلیل‌گران ساختارگرا تأکید کرده‌اند، نه تنها ابزار بیان معنا بلکه خود سازنده معناست (9). این امر سبب شده شعر او به نماینده‌ای برجسته از بومی‌گرایی ایرانی بدل شود.

بومی‌گرایی روایی و تصویری

بومی‌گرایی روایی در شعر اخوان یکی از برجسته‌ترین و پیچیده‌ترین مؤلفه‌های شعر اوست؛ مؤلفه‌ای که از طریق روایت‌های تمثیلی، ساخت‌های داستانی، تصاویر اقلیمی و ارجاع به جغرافیای خراسان شکل می‌گیرد. اخوان برخلاف بسیاری از شاعران که تنها از تصاویر تک‌بعدی برای توصیف بوم استفاده می‌کنند، جهان شعر خود را بر اساس یک «روایت بومی» می‌سازد؛ روایتی که در آن اقلیم، تاریخ، اسطوره و سیاست با یکدیگر آمیخته‌اند. این ویژگی در پژوهش‌های ساختاری و نشانه‌شناختی به‌روشنی مورد تأکید قرار گرفته است، به‌ویژه در تحلیل‌هایی که زمستان را یک «روایت اقلیمی-اجتماعی» دانسته‌اند (1).

در شعر «زمستان»، بومی‌گرایی روایی از طریق تصویرهای اقلیمی ظاهر می‌شود. سرمای تند و سخت زمستان، که در سطح توصیفی، اقلیم خراسان را بازتاب می‌دهد، در سطحی عمیق‌تر به استعاره‌ای برای شکست اجتماعی، یأس جمعی و خاموشی تبدیل می‌شود. خسروی در نقد فرمالیستی خود تأکید می‌کند که این روایت اقلیمی با ساخت‌های زبانی و ریتم سرد شعر همسو شده و یک واحد معنایی واحد را تشکیل می‌دهد (2). هنگامی که شاعر می‌گوید «سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت»، این جمله در سطح روایی بیانگر قطع ارتباط میان آدم‌هاست، اما در سطح بومی اشاره‌ای است به سردی روابط اجتماعی در فضای سیاسی پس از کودتا. این سردی نه فقط سرمای زمستان، بلکه سرمای تاریخ است. تحلیل‌های ساختاری نیز همین نکته را تأیید کرده‌اند؛ آنجا که پژوهشگران نشان می‌دهند زمستان در شعر اخوان یک لایه تکرارشونده از تاریخ ایران است (7).

در مجموعه «ارغنون»، بومی‌گرایی تصویری در قالب تصویرهای خراسانی، کوهستانی، سنگی و زمستانی بروز می‌کند. اخوان در این مجموعه از واژگان و تصویرهایی استفاده می‌کند که برآمده از زیست اقلیمی شرق ایران است. این تصاویر در تحلیل‌های سبک‌شناختی شعر معاصر به‌عنوان بخشی از هویت اقلیمی شعر

اخوان معرفی شده‌اند، زیرا اخوان برای بازنمایی جهان درونی خود هرگز از زمین و اقلیم جدا نمی‌شود و آن را محور تصویرسازی قرار می‌دهد (3). چکاد، گز، سنگستان، خارا، قندیل، غار، دالان، خشت و خاک از جمله عناصر اقلیمی‌ای هستند که اخوان به‌طور مداوم برای ساختن جهان تصویری خود به آن‌ها رجوع می‌کند. این عناصر نه تنها اقلیم خراسان را بازنمایی می‌کنند، بلکه در سطحی عمیق‌تر به استعاره‌های فرهنگی تبدیل می‌شوند.

یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های بومی‌گرایی روایی در شعر اخوان، شعر «کتیبه» است. در این شعر، اخوان روایتی تمثیلی و کهن‌گرایانه ارائه می‌دهد: جماعتی در اسارت زنجیرها در کنار تخته‌سنگی عظیم نشسته‌اند و نمی‌دانند که می‌توانند با جابه‌جایی آن حقیقتی را کشف کنند. تحلیل‌های ساختاری درباره شعر اخوان نشان داده‌اند که این شعر علاوه بر ساخت تمثیلی، یک ساخت بومی نیز دارد، زیرا روایت آن ریشه در داستان‌های کهن ایرانی دارد (9). تخته‌سنگ، زنجیر، جبر، اسارت، و روایت جمعی، همگی از عناصر روایی ایرانی هستند؛ عناصری که بارها در متون حماسی، عرفانی و تاریخی ایران تکرار شده‌اند. آنچه اخوان انجام می‌دهد این است که این عناصر را در قالبی معاصر بازآفرینی می‌کند، به نحوی که روایت «کتیبه» هم بومی و هم سیاسی است.

در تحلیل روایت «قصه شهر سنگستان»، بومی‌گرایی تصویری رویکردی کاملاً اسطوره‌ای پیدا می‌کند. این شعر در ظاهر روایت شهری سنگی، بی‌جان و بی‌حرکت است، اما در واقع تمثیلی است از اجتماعی که زیر فشار جبر سیاسی و تاریخی به خاموشی کشیده شده است. انوشیروانی در تحلیل خود اشاره می‌کند که این شعر یک ساخت نشانه‌ای منسجم دارد که در آن سنگ، سکوت، ایستایی و مرگ بار معنایی نمادین پیدا می‌کنند و این بار نمادین، به دلیل پیوند با اقلیم خراسان، هویتی بومی می‌یابد (1). در اینجا، تصویرهای بومی مانند سنگستان و دشت سرد، نه فقط مناظر طبیعی، بلکه نشان‌دهنده وضعیت روانی و اجتماعی جامعه هستند.

در مجموع، بومی‌گرایی روایی و تصویری در شعر اخوان نشان‌دهنده پیوندی عمیق میان اقلیم، تاریخ، اسطوره و سیاست است؛ پیوندی که در تحلیل‌های دیالکتیکی میان محتوا و شکل نیز مورد تأکید قرار گرفته است (5). اخوان از طریق این پیوند، نه تنها تصویرهای بومی خلق می‌کند، بلکه روایت‌هایی بومی می‌سازد؛ روایت‌هایی که ریشه در حافظه جمعی ایرانیان دارد.

بومی‌گرایی اسطوره‌ای و نمادین

بومی‌گرایی اسطوره‌ای در شعر اخوان یکی از غنی‌ترین و پیچیده‌ترین جنبه‌های شعر اوست. اخوان برخلاف شاعری که تنها از عناصر اقلیمی استفاده می‌کند، از اسطوره‌ها نیز بهره می‌گیرد تا بوم را به سطحی از هویت فرهنگی ارتقا دهد. اسطوره در شعر اخوان نه زینت کلام است و نه یادآوری گذشته؛ بلکه وسیله‌ای برای فهم اکنون، نقد وضع موجود و بازسازی حافظه ملی است. پژوهش‌های نشانه‌شناختی نیز بارها تأکید کرده‌اند که اسطوره در شعر اخوان بخشی از ساخت نشانه‌ای شعر اوست و از این طریق با لایه‌های اجتماعی و تاریخی پیوند می‌خورد (1).

اخوان در آثار خود از اسطوره‌های ایرانی همچون پشوتن، سیمرغ، زال، درفش کاویانی و حتی شخصیت‌های اساطیر پیشاسلامی استفاده می‌کند. این استفاده در مجموعه‌هایی چون «از این اوستا» بیش از همه نمود دارد، زیرا او در این اثر به‌طور مستقیم به سنت زرتشتی و پهلوی رجوع کرده و با بهره‌گیری از واژه‌ها و نمادهای اوستایی، جهانی اسطوره‌ای-بومی ساخته است. پژوهش مغیث و موسیوند نشان می‌دهد که اخوان از اسطوره نه به شکل روایت آماده، بلکه به‌عنوان سازه‌ای زبانی و معنایی استفاده می‌کند؛ سازه‌ای که در بافت شعر او معناهای تازه‌ای تولید می‌کند (9). برای نمونه، پشوتن - که در اسطوره‌های ایرانی مظهر دانایی و پایداری است - در شعر اخوان ممکن است نمادی برای روشنفکر شکست‌خورده یا حافظ حکمت ایرانی باشد.

بازآفرینی اسطوره در «کتیبه» نیز نمونه‌ای برجسته از بومی‌گرایی نمادین است. در این شعر، تخته‌سنگ عظیمی که راز حقیقت را در خود دارد، به‌روشنی یادآور سنگ‌نبشته‌های باستانی ایران و متون حکمت‌آمیز گذشته است. اخوان با استفاده از این سنگ، نه تنها روایت اسطوره‌ای را به یاد می‌آورد، بلکه آن را با وضعیت سیاسی معاصر پیوند می‌دهد. این همان جایی است که ترکیب اسطوره و سیاست شکل می‌گیرد و اسطوره به شناسنامه بومی شاعر تبدیل می‌شود. در تحلیل‌های روان‌کاوانه نیز اشاره شده است که اسطوره در شعر اخوان نقش «دیگری بزرگ» را بازی می‌کند؛ یعنی نیرویی که شاعر با آن گفت‌وگو می‌کند تا وضعیت اجتماعی خود را بفهمد (6).

در «قصه شهر سنگستان» نیز اسطوره در قالب شهری متروک و سنگی ظاهر می‌شود؛ شهری که می‌تواند یادآور شهرهای اسطوره‌ای ایران یا دوزخ اسطوره‌ای باشد. این شهر، همان‌گونه که تحلیل ساختاری نشان می‌دهد، در سطح نمادین نشانگر جامعه‌ای است که توان حرکت ندارد، زیرا در زنجیر جبر تاریخی گرفتار شده است (1). این روایت اسطوره‌ای-اجتماعی، بومی‌گرایی اخوان را از سطح اقلیمی فراتر می‌برد و آن را به بیان هویت تاریخی تبدیل می‌کند.

در مجموع، بومی‌گرایی اسطوره‌ای در شعر اخوان نشان‌دهنده پیوندی بنیادین میان اسطوره و بوم است؛ پیوندی که حافظه جمعی ایرانیان را در شعر احیا می‌کند و از این طریق، شعر اخوان را به یکی از مهم‌ترین متون فرهنگی ایران در دوره معاصر تبدیل می‌کند.

بومی‌گرایی موسیقایی و ریتمیک

موسیقیت شعر اخوان یکی از ستون‌های اصلی بومی‌گرایی اوست؛ زیرا وزن، ریتم و آهنگ شعر او ریشه در موسیقی شرق ایران، به‌ویژه دستگاه خراسانی دارد. اخوان از وزن‌های حماسی و نیمایی استفاده می‌کند، اما این استفاده صرفاً فنی نیست؛ بلکه بازتابی از سنت موسیقایی خراسان است که بر لحن و ریتم شعر او تأثیر

گذاشته است. پژوهش‌های ساختاری نیز تأکید دارند که موسیقیت زبان در شعر اخوان یک ساخت نشانه‌ای است و بخشی از معنا را تولید می‌کند (9).

در شعر او موسیقی نه صرفاً وزن، بلکه «لحن بومی» است. این لحن در جاهایی که او از واژگانی با هجای سنگین استفاده می‌کند و ریتم حماسی می‌سازد، به‌روشنی شنیده می‌شود. مجموعه «ارغنون» نمونه‌ای از همین موسیقیت حماسی است که با واژگان سنگین و ساخت‌های نحوی بلند همراه شده است. از سوی دیگر، شعر اخوان درباره غلامحسین سمندری نمونه‌ای آشکار از پیوند موسیقی بومی و شعر است. در این شعر، اخوان دوتار نوازی خراسانی را به اسطوره‌ای شعری تبدیل می‌کند. همان‌گونه که در تحلیل‌های ساختاری اشاره شده، این شعر در سطح نشانه‌ای نشان‌دهنده پیوند شعر و موسیقی به‌عنوان دو رکن فرهنگ بومی خراسان است (9).

سازهای بومی مانند دوتار در شعر اخوان نقش نمادین دارند. دوتار در موسیقی شرق ایران ساز روایت‌گری است؛ سازی که حکایت‌های محلی، اسطوره‌ها و رنج‌های مردمان را روایت می‌کند. اخوان با آوردن دوتار به شعر، روایت بومی را وارد جهان شعر می‌کند و از این طریق شعر او نه تنها خواننده می‌شود، بلکه «شنیده» می‌شود. این شنیده شدن همان میراث شفاهی بومی است که در شعر اخوان تجسم یافته است.

در نهایت، می‌توان گفت بومی‌گرایی موسیقایی در شعر اخوان، پیوند میان موسیقی، زبان، اسطوره و بوم را نشان می‌دهد؛ پیوندی که ساخت شعری او را از نظر صوتی و فرهنگی غنی می‌کند و آن را به یکی از نمونه‌های برجسته بومی‌گرایی در ادبیات معاصر ایران تبدیل می‌سازد.

تحلیل نمونه‌های محوری

تحلیل سه اثر «کتیبه»، «قصه شهر سنگستان» و «زمستان» نشان می‌دهد که بومی‌گرایی در شعر اخوان تنها به یک لایه محدود

نیست، بلکه در سطوح زبانی، روایی، اسطوره‌ای، اقلیمی و اجتماعی حضور دارد. این سه شعر، سه شکل متفاوت از بومی‌گرایی را نمایندگی می‌کنند: بومی‌گرایی اسطوره‌ای در «کتیبه»، بومی‌گرایی روایی-تمثیلی در «قصه شهر سنگستان» و بومی‌گرایی اقلیمی-اجتماعی در «زمستان». هر یک از این شعرها ساختی نشانه‌ای دارند که پژوهش‌های ساختارگرا، نشانه‌شناختی و معناشناختی نیز بر پیچیدگی آن‌ها تأکید کرده‌اند؛ چنان‌که انوشیروانی در خوانش نشانه‌شناختی خود نشان می‌دهد که شعرهای اخوان از لایه‌های منسجمی ساخته شده‌اند و هر نشانه در نظام کلی معنا نقش ویژه‌ای دارد (1).

در «کتیبه»، اخوان جهانی می‌آفریند که در آن جبر تاریخی، اسطوره ایرانی و وضعیت اجتماعی معاصر با یکدیگر تلفیق شده‌اند. تخته‌سنگ عظیمی که در مرکز روایت قرار دارد، در سطح نشانه‌ای یادآور سنت سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌های باستانی ایران است؛ اما این تخته‌سنگ تنها شیئی تاریخی نیست، بلکه به نماد جبر تاریخی و سیاسی تبدیل می‌شود. زنجیره‌هایی که مردم را در کنار سنگ نگاه می‌دارند، همان‌گونه که تحلیل‌های ساختاری نشان داده‌اند، نه تنها نشانه اسارت سیاسی‌اند، بلکه پژواکی از شکست‌های تاریخی هستند که مردم ایران بارها تجربه کرده‌اند (9). اخوان در این شعر با استفاده از لحن تمثیلی و زبانی کهن، فضایی می‌سازد که هم یادآور «گذشته» است و هم بازتاب «حال». جمعیتی که در کنار تخته‌سنگ نشسته‌اند، از نظر نشانه‌شناختی همان «جمع خاموش» در تاریخ ایران هستند. این جمع، به تعبیر تحلیل‌گران لاکانی، سوژه‌هایی هستند که نسبت به «دیگری تاریخ» به حالت انفعال فرو رفته‌اند؛ همان‌طور که پاینده در تحلیل خود از زمستان نشان می‌دهد که سوژه اخوان همواره در وضعیت گسست از دیگری به سر می‌برد (6). این پیوند میان جبر تاریخی و اسطوره از ویژگی‌های مهم بومی‌گرایی اخوان است، زیرا او اسطوره را نه برای تزئین، بلکه برای بازخوانی هویت ایرانی به کار می‌گیرد.

در سطح زبانی نیز «کتیبه» سرشار از واژگان کهن و ساخت‌های نحوی غیرمعاصر است که به لحن باستانی شعر قدرتی آیینی می‌بخشند. پژوهش‌هایی که ساختارهای زبانی اخوان را تحلیل کرده‌اند، تأکید می‌کنند که این واژگان و ساخت‌ها تنها عناصر زیبایی‌شناختی نیستند، بلکه بخشی از نظام معنایی شعر را تشکیل می‌دهند و بومی‌گرایی را با اسطوره در هم می‌آمیزند (5). از این منظر، «کتیبه» شعری است که در آن بوم، تاریخ و اسطوره در قالب یک ساخت روایی-تمثیلی پیچیده تجسم یافته‌اند.

در «قصه شهر سنگستان»، بومی‌گرایی شکل روایی و تخیلی‌تری به خود می‌گیرد. این شعر در ظاهر روایت شهری سنگی و ساکن است، اما در سطح نمادین، بازتاب تخیل جمعی یک سرزمین است؛ سرزمینی که در بند سنگینی تاریخ گرفتار شده و توان حرکت ندارد. در اینجا نیز اخوان از عناصر اقلیمی مانند سنگ، دشت سرد، باد، تاریکی و سکون استفاده می‌کند تا فضایی بسازد که در آن «زندگی» به تعلیق درآمده است. عنصر سنگ در این شعر نه تنها نشانه‌ای اقلیمی از شرق ایران است، بلکه حامل بار معنایی تاریخی است. انوشیروانی در تحلیل خود تأکید می‌کند که اخوان از سنگ و سکون برای ساختن تصویری از جامعه استفاده می‌کند؛ جامعه‌ای که اسیر ساختارهای قدرت و جبر تاریخی است (1). این سکون و بی‌حرکتی، نشانه‌ای از فروبستگی اجتماعی است؛ همان چیزی که در پژوهش‌های ساختاری معاصر درباره شعر اخوان نیز تکرار شده و به عنوان بخشی از جهان‌بینی شاعر معرفی شده است (9).

قصه‌گویی در این شعر جنبه‌ای بومی دارد، زیرا اخوان ساختار روایت‌های کهن ایرانی—که در آن‌ها شهر، طبیعت، رنج و جبر اجتماعی در قالب تمثیل بیان می‌شوند—را بازآفرینی می‌کند. روایت کند و نمادین شعر، مخاطب را در فضایی قرار می‌دهد که هم اسطوره‌ای است و هم بومی. شهر سنگستان با آن چهره سرد و بی‌حرکت، بازتاب وضعیت روانی و تاریخی مردم در دوره‌ای

است که امیدها خاموش شده و فردیت انسان‌ها در سنگ‌ها مدفون شده است. پژوهش‌های اقلیمی شعر معاصر نیز نشان داده‌اند که اخوان از عناصر سنگ، سرما، باد و دشت برای بازنمایی وضعیت اجتماعی و سیاسی دوره خود بهره می‌گیرد و این عناصر در سطحی فراتر از اقلیم، نشان‌دهنده تجربه جمعی هستند (3). بنابراین «قصه شهر سنگستان» ترکیبی از اسطوره، بوم و نقد اجتماعی است.

در شعر «زمستان»، بومی‌گرایی شکل اقلیمی و اجتماعی به خود می‌گیرد. زمستان در این شعر نه صرفاً یک فصل، بلکه یک فضای ذهنی، اجتماعی و تاریخی است. سرمای زمستان در شعر اخوان نمادی از سرکوب، یأس، قطع ارتباط اجتماعی و شکست سیاسی است. این خوانش در پژوهش‌های متعددی مورد تأکید قرار گرفته است؛ چنان‌که خسروی در نقد فرمالیستی خود نشان می‌دهد که ریتم سرد و قطع شده شعر بازتابی از فضای سیاسی دهه سی است (2). همچنین تحلیل نشانه‌شناختی انوشیروانی نشان می‌دهد که زمستان در این شعر یک نظام نشانه‌ای است که در آن هر عنصر اقلیمی به دلالتی اجتماعی تبدیل می‌شود؛ مثل «سرما» که معادل «بی‌اعتمادی» است و «گریبان» که نشانه «درخودفرورفتگی جمعی» است (1).

در این شعر رابطه اقلیم و سیاست به وضوح دیده می‌شود. سرمای جغرافیا با سرمای اجتماع پیوند می‌خورد و این همان جایی است که بومی‌گرایی اقلیمی به بومی‌گرایی اجتماعی تبدیل می‌شود. پژوهش طبیب‌زاده نیز نشان می‌دهد که زمستان در شعر اخوان تنها یک وضعیت طبیعی نیست، بلکه یک چرخه تاریخی است که بارها در تاریخ ایران تکرار شده و هر بار با شدتی بیشتر بر زندگی مردم سایه افکنده است (7). این تکرار تاریخی است که به زمستان اخوان هویتی بومی می‌بخشد؛ زیرا تجربه سرما، سکوت، یأس و شکست بخشی از حافظه جمعی این سرزمین است.

به این ترتیب، سه شعر «کنیه»، «قصه شهر سنگستان» و «زمستان» سه لایه از بومی‌گرایی در شعر اخوان را آشکار می‌کنند: لایه اسطوره‌ای، لایه روایی-تمثیلی و لایه اقلیمی-اجتماعی. هر سه شعر نشان می‌دهند که اخوان چگونه از عناصر بومی برای ساختن جهان شاعرانه‌ای استفاده می‌کند که در آن تاریخ، اسطوره، جغرافیا و تجربه زیسته در هم تنیده شده‌اند. این بومی‌گرایی پیچیده یکی از دلایلی است که شعر اخوان را به یکی از مهم‌ترین ستون‌های هویت شعری معاصر ایران تبدیل کرده است.

نتیجه‌گیری

بررسی بومی‌گرایی در شعر اخوان ثالث نشان داد که این عنصر تنها یک مولفه ظاهری یا محدود به توصیف جغرافیا نیست، بلکه ساختاری عمیق، چندلایه و بنیادین در جهان شعری او دارد. آنچه بومی‌گرایی اخوان را از دیگر شاعران معاصر متمایز می‌کند، نحوه ترکیب سه نیروی اصلی است: تجربه زیسته، حافظه تاریخی و تخیل اسطوره‌ای. اخوان در تمام دوره‌های آفرینش شعری خود بر آن است که جهان را از درون بوم خود ببیند و از شناخت همین بوم است که زبان، تصویر، روایت و نمادهای شعری خود را سامان می‌دهد. در نتیجه، شعر او نه تنها بازتاب خراسان است، بلکه بازتاب ایران فرهنگی است؛ ایران تاریخ‌مند، اسطوره‌مند، زخمی و در عین حال زنده.

یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش این است که بومی‌گرایی در شعر اخوان صرفاً یک انتخاب نیست، بلکه بخشی از ساختار وجودی اوست. اخوان شاعری است که هرگز میان «فرد» و «جمع»، «زیست‌جهان شخصی» و «سرنوشت ملی» مرز نمی‌گذارد. در شعر او درد فرد همان درد جمع است و زیست‌جهان جمعی در قالب تجربه شخصی شاعر متجلی می‌شود. از همین روست که سرما در «زمستان» تنها سرما نیست؛ نمادی است از خاموشی و شکست اجتماعی. سنگ در «قصه شهر سنگستان» تنها عنصر طبیعی نیست؛ تبلور بی‌حرکتی تاریخی است. و تخته‌سنگ در

«کتیبه» تنها یک شیء نیست؛ استعاره‌ای است از وزن سنگین جبر تاریخی. این ظرفیت تبدیل پدیده‌های اقلیمی و طبیعی به نمادهای اجتماعی و تاریخی نشان‌دهنده درهم‌تنیدگی ریشه‌های بومی و ساختارهای معنایی شعر اخوان است.

در سطح زبانی، اخوان با کاربرد واژگان کهن، مهجور، اصیل و ریشه‌دار، زبان فارسی را به گذشته فرهنگی خود پیوند می‌دهد. او نه به انگیزه تفاخر زبانی، بلکه به دلیل ارتباط عمیق با ریشه‌های فرهنگی و زبانی ایران، این واژگان را به کار می‌گیرد. در شعر او زبان همچون موجودی زنده است: لایه‌ای از تاریخ در دل واژه‌ها رسوب کرده و هر واژه حامل خاطره‌ای جمعی است. به همین دلیل، شعر او نه تنها فرم تازه‌ای از شعر نیمایی را عرضه می‌کند، بلکه شکلی از «بازیابی هویت زبانی» را نیز رقم می‌زند. هویتی که از دل تاریخ ایران و زبان هزارساله آن سر برمی‌آورد و خود را در قالب بیان شاعرانه معاصر عرضه می‌کند.

بومی‌گرایی در شعر اخوان در سطح روایی نیز معنا پیدا می‌کند. روایت‌های او از دل الگوهای داستانی و تمثیلی ایرانی برمی‌آید؛ الگویی که قرن‌ها در ادبیات فارسی حضور داشته است. اما اخوان این روایت‌ها را در قالبی نو بازآفرینی می‌کند. او نه تقلیدکننده روایت‌های سنتی، بلکه بازآفرین آن‌هاست. «قصه شهر سنگستان» نمونه عالی این بازآفرینی است: شهری که در ظاهر تمثیلی و اسطوره‌ای است، اما در بطن خود روایتی از سرنوشت معاصر جامعه ایرانی دارد. در این شعر، اسطوره و واقعیت در هم می‌آمیزند تا تصویری از یک تجربه جمعی ارائه کنند.

در سطح اسطوره‌ای، اخوان با رجوع به شخصیت‌ها، روایت‌ها و نمادهای ایرانی، بومی‌گرایی را با اسطوره‌گرایی ترکیب می‌کند. او اسطوره را به عنوان مجموعه‌ای از نمادها و روایت‌ها که در حافظه جمعی ایرانیان ریشه دارند، وارد شعر خود می‌کند و با این کار، لایه‌ای عمیق از هویت فرهنگی را در شعر فعال می‌سازد. اسطوره در شعر او تنها یادآوری گذشته نیست، بلکه ابزاری برای نقد امروز

و آینده است. به همین دلیل، شخصیت‌هایی مانند پشوتن، زال یا سیمرغ در شعر او نه تنها نشانه‌هایی متعلق به جهان کهن‌اند، بلکه استعاره‌هایی برای وضعیت انسان معاصر نیز محسوب می‌شوند. از سوی دیگر، بومی‌گرایی اخوان تنها در سطح زبان، تصویر و نماد خلاصه نمی‌شود؛ بلکه به ساختار موسیقایی و ریتمیک شعر نیز راه یافته است. موسیقی شعر او، چه در لحن‌های حماسی و چه در آهنگ‌های اندوهناک، ریشه در موسیقی شرق ایران دارد. این موسیقی نه تنها ریتمی خاص به شعر می‌دهد، بلکه حس بومی فضا را نیز تقویت می‌کند. شعر او از این نظر به موسیقی دوتار خراسانی نزدیک است؛ موسیقی‌ای که هم روایت‌گر است و هم حامل غم و شادی مردم. اخوان با آمیختن شعر و موسیقی، به‌ویژه در آثاری که به نوازندگان خراسانی تقدیم کرده، لحن بومی را به اوج رسانده است.

این پژوهش همچنین نشان داد که بومی‌گرایی در شعر اخوان از سطح اقلیمی فراتر رفته و به سطح اجتماعی و سیاسی رسیده است. اخوان از طریق تصاویر اقلیمی مانند سرمای زمستان، خشکی دشت، سنگینی سنگ و بی‌حرکتی هوا، وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران را بازتاب می‌دهد. به گونه‌ای که می‌توان گفت بومی‌گرایی اخوان نوعی «اقلیم‌نگاری سیاسی» است؛ یعنی پیوند میان طبیعت و تاریخ، میان فصل‌ها و رویدادها، میان اقلیم و قدرت. این رویکرد، شعر اخوان را به گونه‌ای از شعر اجتماعی-نمادین تبدیل کرده که نه فقط تجربه فردی شاعر، بلکه تجربه جمعی جامعه ایرانی را بیان می‌کند.

نکته مهم دیگری که در تحلیل‌ها روشن شد، این است که بومی‌گرایی در شعر اخوان تنها متعلق به آثار مشخصی مانند «زمستان»، «کتیبه» یا «قصه شهر سنگستان» نیست؛ بلکه در سراسر آثار او حضور دارد. حتی شعرهای عاشقانه یا شخصی او نیز از این نگاه خالی نیست. زیرا اخوان جهان را همیشه از جایگاه یک انسان

عرصه‌های بازتاب فرهنگ ایرانی بدل می‌سازد. بومی‌گرایی اخوان نه نوستالژی است و نه گذشته‌پرستی؛ بلکه نوعی نگاه انتقادی و آفرینش‌گرانه به گذشته و حال است. چنین نگاهی است که شعر او را ماندگار و تاثیرگذار کرده و جای او را در ادبیات معاصر ایران تثبیت نموده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study investigates the multidimensional phenomenon of indigeneity in the poetic universe of Mehdi Akhavan Sales, situating his linguistic, narrative, symbolic, and ecological strategies within broader cultural, historical, and mythic structures that shape modern Persian literature. Although indigeneity has frequently been examined in relation to regionalism or folkloric representation, the current analysis argues that in Akhavan's poetry, indigeneity operates as a deep cultural mechanism that emerges through language, imagery, mythic reconstruction, and sociohistorical allusion. Drawing on structuralist, semiotic, and psychoanalytic interpretations of his major works, the study demonstrates that Akhavan's indigenous poetics is inseparable from the political and historical ruptures of twentieth-century Iran, especially the collective despair following the 1953 coup, which scholars have shown to manifest in symbolic and linguistic structures of his poetry (1, 2, 6). By

ایرانی، خراسانی و تاریخ‌زیسته می‌نگرد. این بدین معناست که بومی‌گرایی در شعر او نه یک تکنیک، بلکه یک جهان‌بینی است. در نهایت، می‌توان گفت که اخوان ثالث یکی از مهم‌ترین شاعرانی است که توانست بومی‌گرایی را از سطح توصیف محلی و اقلیمی فراتر برد و آن را به ساختاری مفهومی، نمادین، تاریخی و اسطوره‌ای تبدیل کند. بومی‌گرایی در شعر او تلاشی برای بازشناسی هویت ایرانی است؛ هویتی که در گذر زمان آسیب دیده اما هرگز خاموش نشده است. اخوان با زبان، روایت، اسطوره و تصویر، این هویت را احیا می‌کند و شعر او را به یکی از مهم‌ترین incorporating ancient lexicon, Khurasani linguistic rhythms, mythic archetypes, and locally grounded ecological imagery, Akhavan reconstructs a form of literary indigeneity that moves beyond local color and becomes a mode of historical witnessing as well as cultural memory. This extended abstract summarizes the methodological approach, theoretical framework, key findings, and interpretive contributions of the study.

The methodological framework of the research is anchored in a multidisciplinary synthesis of structuralist semiotics, form-content dialectics, ecological poetics, and symbolic anthropology. This approach is informed by the extensive structural analyses offered by scholars who have approached Akhavan's poetry as a multilayered signifying system in which linguistic forms are inseparable from cultural and historical content (9). The study analyzes three central works—*Winter*, *The Stone City Tale*, and *The Inscription*—selected because previous scholarship has identified them as dense clusters of symbolic and structural

complexity (5, 7). However, unlike earlier studies that tended to isolate formal, psychological, or mythical dimensions, the present study integrates these elements under the broader umbrella of indigeneity, showing how Akhavan's poetic structures generate meaning through the interplay between geography, myth, linguistic archaism, and sociopolitical experience. By adopting a semiotic method, the analysis deciphers the underlying codes through which local vocabulary, ancient Iranian mythic figures, and Khurasani ecological motifs acquire ideological or cultural weight. Psychoanalytic insights—particularly on social alienation and symbolic coldness—complement the structural reading by revealing the emotional and subjective dimensions of Akhavan's indigenous imagination, insights that are deeply rooted in the interpretive tradition surrounding *Winter* (6).

The linguistic dimension of Akhavan's indigeneity emerges through the deliberate use of archaic vocabulary, old Persian grammatical structures, and Khurasani phonetic patterns that function not only as stylistic markers but as carriers of cultural memory. Earlier scholars have emphasized how his archaisms are not ornamental but structural, shaping the rhythm, mood, and symbolic density of poems like *Winter* and *From This Avesta* (2, 3). Building on these observations, the present study demonstrates that these linguistic choices construct a temporal palimpsest in which past and present

coexist. Archaic verbs, forgotten nouns, and Zoroastrian-Pahlavi lexicon signal a deliberate return to the cultural roots of Iranian identity, thus transforming language into a medium of historical resistance. The Khurasani cadence of Akhavan's diction embeds local musicality into the lexical surface, while the repeated use of culturally coded terms such as "stone," "cold," "yoke," "inscription," and "chain" reinforces local ecological and social associations. As structuralist readings have noted, these words often function as central nodes in a symbolic system that links physical environment to historical consciousness (1). By foregrounding this linguistic system, the study argues that Akhavan's diction establishes indigeneity as a cultural and epistemic mode rather than a decorative or folkloric one.

The narrative and imagistic structures of Akhavan's poetry further illuminate his indigenous aesthetic, as they articulate collective memory through ecological and mythical symbolism rather than straightforward storytelling. The analysis of *The Inscription* reveals how the imagery of the immovable stone and the chained masses constructs a narrative of historical paralysis, one that resonates deeply with collective Iranian experience. The poem's symbolic architecture, as earlier structural studies have suggested, relies on a tension between agency and inevitability that mirrors the historical cycles of oppression and resistance (9). Similarly, *The Stone City Tale* fuses local

landscape motifs—stone deserts, bleak winds, and barren plains—with a mythic narrative structure that evokes ancient Iranian storytelling patterns. The city becomes both a physical environment and a psychological state, illustrating how Akhavan binds geography to collective emotional experience. In *Winter*, narrative minimalism and ecological precision merge to create a socio-climatic allegory in which coldness operates both as environmental fact and political symbol. Previous studies have thoroughly documented the layering of sociohistorical meaning over climatic imagery (7), yet the present analysis positions this layering within a broader indigenous epistemology wherein environment and society co-construct meaning.

The symbolic and mythic layers of Akhavan's indigeneity offer a crucial bridge between cultural antiquity and contemporary experience. While scholars have examined the mythical structures in *Winter* and other works, particularly the embedding of ancient dualities and archetypes (1), this study argues that Akhavan's mythic imagination is distinctly local in its cultural coding. Figures and concepts drawn from Iranian myth serve as metaphors for national consciousness, collective endurance, or historical trauma. Myth becomes a vehicle through which the poet reclaims cultural continuity in the face of modern rupture. In *The Inscription*, the stone functions as an implicit reference to ancient Iranian inscriptions that recorded kingship,

faith, and destiny; but in Akhavan's retelling, it becomes an emblem of the people's struggle to interpret or reclaim their suppressed historical agency. Likewise, the desolate city of *The Stone City Tale* evokes mythic ruin and frozen time, yet it is grounded in the lived environmental reality of northeastern Iran. The coldness and stasis of the landscape evoke emotional landscapes shaped by political suppression, a connection that psychoanalytic readings have highlighted in *Winter*, where coldness is interpreted as symbolic alienation (6). By situating such symbolism within an indigenous worldview informed by mythic inheritance, the study demonstrates that Akhavan synthesizes ancient cultural systems with the psychic and social conditions of modern Iran.

The findings of this study suggest that indigeneity in Akhavan's poetry is an integrative aesthetic that combines linguistic archaism, ecological realism, mythic reconstruction, and sociohistorical symbolism into a unified poetic system. Rather than treating these elements as separate thematic strands, the research reveals that they are interwoven within the structural and semiotic architecture of the poems. This multi-layered integration allows Akhavan to articulate a distinctly Iranian worldview that is simultaneously local and universal, ancient and modern, intimate and collective. By grounding poetic expression in the cultural and ecological textures of Khurasan while situating that local experience within broader narratives

of political crisis and historical continuity, Akhavan constructs a form of indigeneity that resonates with both national identity and modern existential conditions. Consequently, the study contributes to the understanding of Akhavan as a poet whose indigenous poetics challenge reductive labels of regionalism and instead embody a culturally embedded, historically conscious, and symbolically rich mode of literary creation—one that demands renewed critical attention within Iranian literary studies.

References

1. Anoushiravani A. Structuralist Semiotic Interpretation of the Poem (Winter). 2005.
2. Khosravi H. Formalist Critique of the Poem "winter. 2010.
3. Ghareh Aghajlou S. Night and Winter in Contemporary Persian Poetry. 2005.
4. Akhavan Sales M. (Organon)1996.
5. Khosravi Shakib M, Javadinia M. The Dialectic of Form and Content in Akhavan Sales's Poem 'winter'. 2012.
6. Payandeh H. A Critique of the Poem "" from the Perspective of Lacan's Psychoanalytic Theory. 2010.
7. Tabibzadeh O. The Sequences of Winter. 2016.
8. Akhavan Sales M. From This Avesta1983.
9. Mughith AH, Mousivand T. Structural Analysis of Akhavan Sales's Poem ". 2018.
10. Akhavan Sales M. In the Small Yard: Autumn in Prison (Poetry Collection)1976.
11. Akhavan Sales M. The End of Shahnameh (Poetry Collection)1959.